

انقلاب اسلامی ایران، جلوه‌ای از الطاف امام عصر (ع).....^۱
 علی ابوالحسنی منذر
 نویسنده و محقق

اشاره

انقلاب اسلامی ایران، به رهبری امام خمینی (ره) از حوادث کم‌نظیر تاریخ این مرز و بوم است که توانست رژیم پهلوی را - که قدرت‌های بزرگ شرق و غرب، مدافع آن بودند و تا بن دندان مسلح بود - به گورستان تاریخ فرستد و بساط کهنه‌شاه و شاه‌بازی را برای ابد از این کشور بیرون بریزد.

درباره علل و عوامل «ظاهری» و «مادی» انقلاب اسلامی تاکنون فراوان سخن گفته‌اند؛ اما جا دارد درباره ابعاد «ناشناخته و پنهان» این جنبش تاریخ‌ساز - که رهبر فقید انقلاب، آن را «معجزه الهی» می‌نامید - نیز تحقیقات شایسته انجام گیرد. در طول این انقلاب سترگ، شواهد و دلایل بسیاری وجود دارد که در مجموع، به گونه‌ای شفاف و اطمینان‌بخش، از امدادهای غیبی نسبت به ملت و کشور به پا خاسته ایران حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که آن تحرک عظیم و بی‌سابقه، موجی برخاسته از الطاف بیکران خداوند و اولیای معصوم وی - به ویژه حضرت امام مهدی (عج) - به مردم ستمزده این دیار بوده است.

«مکاشفات»، «رؤیاهای» و «پیش‌گویی‌های شگفت» - که در طول سال‌های سرد و سیاه ستم‌شاهی برای اهل دل رخ داده - به ویژه «تحول روحی شگرف» که در «دوران نهایی» انقلاب (سال ۱۳۵۶ به بعد) بین اقشار گوناگون ملت ایران پدید آمد، همگی کاشف از آن

است که نباید همپای «علل و اسباب ظاهری» این تحرک - بلکه مقدم و مسیطر بر آن - نقش «عوامل غیبی و نهانی» را در پیشبرد جنبش نادیده گرفت.

مقاله حاضر، به بحث درباره جنبه «غیبی» انقلاب اسلامی پرداخته، و سخن را نیز، از همین تحول روحی عمومی آغاز می‌کنیم.

الطاف غیبی به انقلاب اسلامی، در کلام امام خمینی (ره)

پیشوای فقید انقلاب اسلامی، امام خمینی، از هنگام ورود به پاریس (مهر ۵۷) تا زمانی که به ایران بازگشته، جمهوری اسلامی را پی افکند و با خون دل به حراست آن پرداخت، در سخنرانی‌های خویش مطلبی را (عبارات گوناگون و مضمون و استدلال واحد) مکرر مطرح، و بر آن تأکید کرده است، و آن، این که انقلاب اسلامی، رویدادی اعجازانگیز و فراتراز محدوده تنگ امور مادی بوده،^۱ و دست غیبی الهی به وسیله امام عصر (عج) در ایجاد و گسترش آن دخالت دارد. آن بزرگوار، پیروزی انقلاب اسلامی را «اعجاز بزرگ قرآن» و «مانده بزرگ آسمانی»،^۲ «نصرت اعجاز‌آمیز اسلام بر کفر»،^۳ و «تحفه خدا از عالم بالا»^۴ به مردم ایران می‌خواند و برای اثبات آن، بر چند واقعیت ملموس و عینی انگشت می‌نهاد که می‌توان آنها را به این گونه، دسته‌بندی کرد:

۱. نخستین نکته‌ای که امام راحل بر آن تأکید می‌کند، اتفاق و یکپارچگی عجیب مردم ایران در سراسر کشور و بروز حس تعاون در آنها برای مبارزه با رژیم پهلوی، تمنای حکومت اسلامی، و خدمت خالصانه به هموطنان در سالهای ۵۶ به بعد است.

به گفته امام، پیش از آن تاریخ، هر گروه و طبقه‌ای، ساز خود را می‌زد و راه خود را می‌رفت. دل‌ها از هم دور بود و طبقات مختلف، از هم بیگانه، بلکه بدبین بودند؛ دانشگاهیان و روحانیان، همدیگر را قبول نداشتند. در سال‌های ۵۶ و ۵۷ ناگهان دل‌ها و زبان‌ها یکی شد و طبقات و اقشار مختلف کشور - دانشگاهی و روحانی، باسواد و بی‌سواد، شهری و روستایی، صنعتگر و کشاورز و پزشک و مهندس، نظامی و غیر نظامی، زن و مرد، پیر و جوان و حتی کودکان خردسال - یکباره روی شعار «مرگ بر شاه» و «نابود باد رژیم پهلوی» وحدت یافتند و یکدل و یک زبان، خواستار سقوط رژیم شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی شدند.

موج قیام بر ضد رژیم و تمنای نظام اسلامی، در قالب تظاهرات شبانه‌روزی، حتی به ده‌های کوچک و دورافتاده کشور، راه یافت. در همین راستا، حس همدلی و تعاون عجیبی بین مردم ایجاد شد. حتی جوانانی که سال‌ها در اروپا و آمریکا تحصیل کرده بودند، شوری شگفت یافتند که به ایران بازگشته و به ملت خویش خدمت کنند؛ به روستاها بروند و با کشاورزان بجوشند؛ مشکلات آنان را بر طرف سازند؛ مددایشان کنند؛ همپای آنها بیل بزنند، و خلاصه برای پیشرفت این مملکت فداکاری کنند.^۶

امام راحل در تبیین مسأله، نمونه‌های جالبی از این اتفاق و اتحاد ملی را (به نقل از کسانی که در کوران انقلاب، در ایران می‌زیستند و گاهی مشهودات مستقیم خویش) نقل می‌کند. از جمله آن‌که، در یکی از تظاهرات، دیده شد پیرزنی باکاسه‌ای پول خرد در دست، در مسیر ایستاده است. ناقل مطلب، نخست تصور می‌کند که وی گدایی می‌کند؛ اما جلو که می‌رود معلوم می‌شود گدا نیست. ماجرا را از وی می‌پرسد، پیرزن می‌گوید: «این مردم که می‌بینید ساعت‌ها است برای تظاهرات از خانه خود بیرون زده، و از خانواده و بستگان خویش دور و بی‌خبرند. این پول‌ها، سکه‌های دوریالی و پنج ریالی است که آورده‌ام تا اگر خواستند، به وسیله آن به بستگان یا دوستان خود تلفن بزنند و آنان را از نگرانی بیرون آورند.» دیگری نقل می‌کند در یکی از تظاهرات، شخصی یک ساندویچ در دست داشت. آن را تکه تکه کرد و به ده‌ها نفر داد؛ در حالی که ساندویچ خوراک یک نفر است و برای بسیاری، یک ساندویچ نیز کم است. می‌گفت: «صحبت این نبود که من بخورم و بقیه هیچ. نه، همه هر چه داریم با هم می‌خوریم.»^۷ مردمی که در کوچه و خیابان تظاهرات می‌کردند، اهل محل به آنها آب و نان می‌رساندند.^۸ خلاصه یک حس تعاون عجیب، همه طبقات را فراگرفته بود. حضرت امام (در ۲۹ / ۱ / ۵۸) فرمود:

من در پاریس که بودم و می‌شنیدم که تمام مردم بلاد - از آن اقصا بلاد تا مرکز، از دهات کوچک تا شهرستان‌های بزرگ - همه با هم متحد شدند و یک کلمه می‌گویند و آن این که «سلسله پهلوی، نه و جمهوری اسلامی، آری» من آن‌جا این‌طور فهمیدم که این دست، دست غیب است. انسان نمی‌تواند این وحدت را تحصیل کند. انسان‌ها شعاع فعالیتشان محدود است. ممکن است یک شهر را، یا یک استان را... به وحدت کلمه برساند. ممکن است

یک گروه از مردم را وحدت کلمه در آنها ایجاد کند؛ لکن یک کشور سی و چند میلیونی - با اختلاف گروه‌ها، با اختلاف آمال و آرزوها، با اختلاف فهم و شعور آنها - همه با هم مجتمع شدند و همه با هم دست به هم دادند و یک مطلب را خواستند. این نیست، آلا این که دست غیبی در کار است؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله امام زمان (عج).^۹

۲. نکته دیگر، تحول روحی عجیب در مردم ایران از حالت «ترس و هراس»، به «شجاعت و تهور» برابر رژیم پهلوی و ساواک جهنمی و نیز حامیان قدرتمند خارجی او (آمریکا، انگلیس، شوروی...) بود. پیش از سال ۵۶ یک پاسبان، به بازار تهران می‌آمد و برای مثال می‌گفت: «فردا چهارم آبان است و باید همه چراغانی کنید» و هیچ کس جرأت سرپیچی از این فرمان نداشت و همه اطاعت می‌کردند؛ اما همان مردم، از خانه و مغازه بیرون می‌ریزند و برابر توپ و تانک و مسلسل می‌ایستند و با غریو «مرگ بر شاه» در و دیوار را به لرزه می‌افکنند، یعنی قله رژیم شاهنشاهی را هدف می‌گیرند و بعد هم که یکی گلوله می‌خورد، دومی و سومی پیش می‌آید و جای او را می‌گیرد. پیش از آن، از ترس ساواک، همه از هم پرهیز می‌کردند؛ حتی گاه پدر از پسر و پسر از پدر حساب می‌برد، و از گشودن عقده دل نزد وی پرهیز می‌کرد؛ اما ناگهان، همه این ترس‌ها فرو ریخت و همان مردم - در حالی که نه از شاه و ارتش و ساواک جهنمی او ترسیدند و نه هیبت ابرقدرت‌های پشتیبان وی هراسی داشتند - به میدان آمدند و با شهادتی چشمگیر و مثال‌زدنی پنجه در پنجه رژیم تا پهلوی افکندند.^{۱۰} به ویژه، روحیه شهادت‌طلبی در مردم (به خصوص جوان‌ها) شگفتی‌ها آفرید. امام (ره) نقل می‌کند:

پس از انقلاب، دختر و پسر من آمدند که بین‌شان صیغه عقد جاری کنم. زمانی که مراسم اجرای عقد تمام شد، عروس، کاغذی نوشت و به دست من داد. وقتی پس از رفتن آنها کاغذ را نگاه کردم، دیدم نوشته است که: «آقا! من عاشق شهادتم و دعا کنید من شهید شوم.»^{۱۱} در همین راستا، بسیاری از خانم‌هایی که با افسون تبلیغات رژیم، به دنبال خودآرایی و این‌گونه امور بودند، در جریان انقلاب، متحول شده و به صف مبارزان سرسخت با رژیم پیوستند.^{۱۲}

انصراف دل‌ها از مسائل مادی و گرفتاری‌های شخصی^{۱۳} به دین خدا و اتحاد طبقات ملت

در تمنای نابودی رژیم فاسد طاغوتی و استقرار نظام الهی^{۱۴} و همچنین بر آب شدن نقشه‌هایی که استبداد پهلوی و اربابان وی در طول پنجاه سال، برای فساد و انحراف جوان‌های طراحی کرده بودند،^{۱۵} از امور خارق‌العاده‌ای بود که در انقلاب رخ نمود و با اسباب مادی و ظاهری قابل توجیه نیست.

۳. نکته سوم که امام، در اثبات وجه «الهی و اعجاز‌انگیز» انقلاب، مورد تأکید قرار می‌دهد، رعب و هراسی است که در دل شاه و حامیان قدرتمند شرقی و غربی وی افتاد و سبب شد (به تعبیر مرحوم امام) از مقابله جدی با نهضت منصرف شوند و از واکنش‌ها و اقدامات تند و خشن برابر انقلاب و انقلابیان خودداری کنند.

در صدر اسلام هم، از اموری که به شکست کفر و پیروزی مسلمانان کمک کرد، هراسی بود که خداوند در دل کفار افکند و موازنه قدرت را به سود مسلمانان تغییر داد: «سئل فی قلوب الذین کفروا الرعب». ^{۱۶} این رعب، در جریان انقلاب نیز تکرار شد و دشمنان قیام داخل و خارج را سر در گم کرد و مانع واکنش تند آنها شد. به همین دلیل، اگر چه انقلاب خالی از ضایعات نبود، نسبت به آنچه پیش‌بینی می‌شد و در موارد مشابه آن در تاریخ نیز دیده می‌شد، سطح ضایعات بسیار پایین بود.^{۱۷}

پیروزی ملت با دست کاملاً خالی و در جنگی به شدت نابرابر با رژیم پهلوی (که از حمایت قدرت‌های جهان‌خوار آمریکا، انگلستان، روسیه و... حتی رؤسای کشورهای اسلامی، مانند صدام برخوردار بود)^{۱۸} از دیگر عجایبی بود که در انقلاب رخ داد و از محاسبات معمول مادی و سیاسی فراتر بود. حضرت امام (ره) می‌فرماید:

یکی از بزرگ‌ترین همراهی‌های خدای تبارک و تعالی با ملت ما، این بود که اینها را از مقابله جدی منصرف کرد. اگر اینها می‌خواستند که مثلاً مثل حالای افغانستان [اشاره به دوران اشغال خونین افغانستان توسط ارتش سرخ] رفتار کنند، خوب خیلی زیاد ما ضایعه داشتیم...^{۱۹}

و در حالی دیگر فرمود:

اینها را خدای تبارک و تعالی منصرف کرد و یک رعبی در دلشان انداخت. یک انصرافی برایشان حاصل شد که مقابله نکنند. مقابله هم بکنند، مقابله‌های خیلی جدی نباشد. این انصرافی بود که خدا در قلب اینها ایجاد و رعبی بود که ایجاد کرد. ترسیدند؛ یعنی یک قدرت بزرگ شیطانی از یک ملت بی‌ساز و برگ ترسید و نتوانست مقاومت بکند.^{۲۰}

خدای تبارک و تعالی وضعی پیش آورد که دشمن‌های ما همچو ترسیدند که نتوانستند بمانند، دست به سلاح، به آن طوری که می‌خواستند ببرند، نبردند؛ یعنی یک مانع غیبی مانع شد از این که این‌ها مثلاً با آن سلاح‌هایی که داشتند بیایند همه تهران، همه قم را و سایر جاها را بمباران کنند... از آن طرف، وقتی که هجوم آورد به آنها، تمام قشرهایی که مادون آن طبقه فاسد اول بود، پیوستند به ملت، اینها کارهایی بود که خدای تبارک و تعالی کرد که دشمن را برگرداند، دوست کرد، و آنها هم که در رأس بودند، همچون خوفی در دلشان انداخت که دیگر نتوانستند مقابله کنند.^{۲۱}

نکات سه‌گانه فوق (اتحاد مردم بر ضد رژیم، تبدیل روحیه آنان از ترس به شجاعت و رعب و سردرگمی دشمنان ملت) به صورت ترجیح‌بندی مکرر در سخنرانی‌های امام، مطرح شده است.^{۲۲} در خلال این سخنرانی‌ها، امام بر نکته چهارمی نیز تأکید می‌کند؛

۴. چهارمین نکته‌ای که امام بر آن تأکید می‌کند، آن است که، در ایام انقلاب، تصمیم‌هایی از سوی آن بزرگوار (به عنوان رهبر نهضت) گرفته شده و به وسیله ملت اجرا شد، که ضرورت و فوریت آن‌ها، در زمان تصمیم‌گیری، معلوم نبود و مدت‌ها پس از زمان عمل و اقدام، مشخص شد. به گفته آن رهبر فقیه: «یک سری کارهایی ما می‌کردیم که آن زمان ما نمی‌فهمیدیم چه می‌کنیم: بعد می‌دیدیم که کار درست و کارستان، همین بوده که انجام داده‌ایم.» از این امور، هجرت امام به پاریس بود که از سر ناچاری و پس از بستن مرزهای کویت به روی وی صورت گرفت. امام در آغاز فقط هجرت به کشورهای اسلامی را (مانند کویت و سوریه) می‌اندیشید.

نمونه دیگر حکمی است که امام، در اواخر دوران نخست‌وزیری بختیار بر ضد حکومت نظامی صادر کرد. آن بزرگوار خود تصریح می‌کند:

شاپور بختیار که اعلام حکومت نظامی کرد، ما هم گفتیم: «نه خیر، حکومت نظامی را بشکنید» علت این که گفتیم مردم، حکومت نظامی را بشکنند این بود که ما مخالف حکومت نظامی بوده و همیشه در اعلامیه‌ها آن را محکوم می‌کردیم، خصوصاً این که آنها اینک دامنه حکومت نظامی را به روز هم کشانده بودند و طبعاً باید مخالفت می‌کردیم. اما بعدها فهمیدیم، اعلام حکومت نظامی در آن تاریخ، توطئه‌ای بوده برای این که شهر را قبضه کنند و هیچ کس از جای خود نتواند تکان بخورد و بعد هم سران نهضت را تماماً دستگیر و اعدام

کنند و بساط را برچینند و این کار ما [ایستادگی در برابر حکومت نظامی بختیار] اقدامی کاملاً ضروری و حیاتی بوده است.

آمدن امام از پاریس به تهران - در میانه انواع خطرها، دسیسه‌ها و حتی مخالفت دوستان صلاح‌اندیش - نیز، از همین اقدام‌ها بود؛^{۲۳}
امام راحل، همه این امور چهارگانه را بیانگر دخالت دست غیب الهی می‌داند؛ چه، به اعتقاد او:

آنها می‌توانستند با یک یورش بیایند و تهران را بمباران کنند و [جلوی] این نهضت را... بگیرند. آن که نگذاشت این امور بشود، آن که منصرف کرد... همه قدرتمندان را از این که دخالت حاد بکنند... کی بود؟ آن کی بود که مشت را بر مسلسل و تانک پیروز کرد؟! غیر از خدا، همچو قدرتی بود؟ من و شما همچو قدرتی داشتیم؟ وقت کم، یک همچو کار بزرگی بکنند... این، آن بود که مقلب القلوب است. آن دعایی که در تحویل وارد شده است تحقق پیدا کرد در ملت ما: «یا محول الحول والاحوال، یا مدبر اللیل والنهار، یا مقلب القلوب والابصار، حول حالنا الی احسن الحال...»؛ یعنی متحول شد حال ما از آن خوف به یک قدرت، از آن ضعف به یک قدرت بزرگ، از آن خوف‌ها به یک شجاعت.

بعد از آن همه ترس و خوفی که همه‌مان داشتیم، چه شد که یکدفعه متحول شدیم به یک روح‌های شجاع؟ او کی بود که بازاری و کاسب - که دنبال... منافع خودش هست -... ایثار کرد و یک ماه، بازار را گاهی در بعضی شهرستان‌ها می‌بستند و هیچ فکر این نبودند که به ما، به این، ضرر خورده است؟ آن کی بود که این معجزه‌ها را کرد؟ غیر از خدا کس دیگری قدرت دارد؟! گاهی وقت‌ها وقتی انقلاب، به یک مقدار پیروزی رسید، دیگر رها می‌کنند؛ آن کیست که ما را باز نگه داشته است به یک حالی که باز همه فریاد می‌زنند و «جمهوری اسلامی» را می‌خواهند؟^{۲۴} امدادهای غیبی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ادامه دارد.

از دید تیزبین امام، قرائن و شواهد بیانگر امدادهای غیبی در جریان انقلاب، به موارد چهارگانه فوق محدود نبوده و پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه یافته است؛ از آن جمله، می‌توان به «ماجرای طیس» و «کودتای نوژه» اشاره کرد:

۱. در پی اشغال سفارت آمریکا در تهران، به دستور کاخ سفید، چند هواپیما و هلی‌کوپتر حامل ده‌ها افسر و تفنگدار ورزیده آمریکایی - پس از هماهنگی با ستون پنجم خویش در

ایران - مخفیانه به صحرای طیس گام نهادند تا از آن جا، برای حمله به مراکز حساس پایتخت و نجات گروگان‌ها بهره برند؛ اما گرفتار طوفان شدیدی از شن شوند (که به قول پیرمردهای یزدی، از ۹۰ سال پیش تا آن زمان سابقه نداشت) و در ۵ اردیبهشت ۵۹، در اثر برخورد با شن‌های کویر، چند هواپیما و هلی‌کوپتر منفجر، و جمعی از مهاجمان سوخته و به خاکستر تبدیل شدند.

صادق خلخالی - که پس از واقعه، در محل حادثه حضور یافته و از نزدیک شاهد اجساد سوخته بوده است - در مصاحبه با مجله حضور، در این باره می‌گوید:

تقریباً بعد از نماز صبح بود، در منزل آقای [آیت‌الله سید روح‌الله] خاتمی در اردکان بودم. حاج احمد آقا [خمینی] تلفن زدند و گفتند: «کجا هستی ما شما را پیدا نمی‌کنیم؟» گفتم: «من دیشب نائین بودم، انارک بودم. در آخر شب آمدیم منزل آقای خاتمی.» گفتم: «نمی‌دانی چی شده؟» گفتم: «نه.» گفتم: «آمریکایی‌ها حمله کردند به دشت طیس. می‌خواستند بیایند لانه جاسوسی را بگیرند، طوفان آنها را شکست داد. شما به دستور امام حرکت کنید، مسیر را تغییر بدهید به طرف طیس.» من به احمد آقا گفتم: «دیشب طوفان خیلی عجیب بود، نزدیک بود ماشین را وارونه کند.»

ما حرکت کردیم رفتیم به رباط، از آنجا هم رفتیم دشت طیس. آن جا قیامت بود. آدم صورت ظاهرش را می‌دید که یک هلی‌کوپتر و یک هواپیمای غول پیکر به هم خورده بود، آتش گرفته بود. اصلاً تمام آن دشت، یک کیلومتر به یک کیلومتر، همه نارنجک بود؛ نارنجک دستی. نمی‌دانم از کجا درآمده بود. عرض کنم که کار تر اصرار می‌کرد ۹ نفر آمریکایی کشته شده‌اند یا این که ما ۹ نفر جنازه آورده‌ایم. البته آنها به کلی سوخته بودند و اسکلتشان مانده بود که دست می‌زدی، پودر می‌شد...؛ لذا نمی‌شد آنها را حرکت داد. تفنگ زیاد بود؛ تفنگ‌های سبکی بود مثل این ژس‌ها. فشنگ زیاد بود و آر. پی. جی. ماشین توسط چتر از هواپیما آمده پیاده شده بود. خلاصه اسلحه و مهمات هر چه بخواهید [بود]. مدارک زیاد بود. نقشه‌هایی که از هلی‌کوپترها جمع‌آوری کردیم... ریختیم تو یک چادر رخت‌خواب بزرگ و بستیم. نوبت نقشه‌ها [بود که] مثلاً از فیلیپین حرکت کرده، آمده جزیری سیری و از جزیره آمده بندر عباس. بعد آمده به دشت طیس، که از این جا برود به تهران و از تهران برود به فرودگاهی که الآن کنار مرقد امام قرار دارد و از آن جا برود به قم و از آن جا خارج بشود...

غرض این که مدارک مفصلی که توی هلی کوپترها بود [و] هلی کوپترها هم همه غول پیکر بود، همه این‌ها را آوردیم در لانه جاسوسی، دادیم به آقای خوئینی‌ها، حاج احمد آقا هم آن جا بود، تحویل آنها دادیم.^{۲۵}

نویسنده کتاب امریکا در اسارت می‌نویسد: «این شرمساری و خجالت، بین نیروهای ارتش به طور گسترده‌ای عمیق شد و همچنان جریان دارد؛ مخصوصاً در میان آنان که مستقیماً در این ماجرا درگیر بودند.»^{۲۶} حتی فرمانده آمریکایی عملیات طبس - که یک سرهنگ بازنشسته به نام چارلز بکویت بود، صبح دوشنبه ۱۳ ژوئن ۱۹۹۴ (۲۳ خرداد ۷۳) به نحو مشکوکی درگذشت.^{۲۷}

رهبر فقید انقلاب، پس از آن ماجرا، (۱۴ خرداد ۵۹) طی کتابی در جمع اعضای شرکت کننده در کنفرانس بین‌المللی بررسی مداخلات آمریکا، در ایران فرمود:

نباید بیدار شوند آنهایی که توجه به معنویات ندارند و به این غیب ایمان نیاوردند؟ کی این هلی کوپترهای آقای کارتر را که می‌خواستند به ایران بیاورند ساقط کرد؟ ما ساقط کردیم؟ شن‌ها ساقط کردند. شن‌ها مأمور خدا بودند، باد مأمور خدا است. قوم عاد را باد از بین برد. این باد، مأمور خدا است. این شن‌ها همه مأمورند...^{۲۸}

۲. عملیات کشف و خنثی‌سازی کودتای خطرناک نوژنه نیز با پارس یک سگ به یکی از پاسداران آغاز شد که به تعبیر امام راحل، «از جنود خداوند بود». آن بزرگوار در ۲۰ / ۴ / ۵۹ (در جمع روحانیان و ائمه جماعت تهران و شهرستان‌ها) فرمود:

شما می‌دانید که توطئه‌ها از همه اطراف هست و رو به افزایش است؛ لکن از این توطئه‌هایی که منتهی به سلاح و قوای مسلح... [می‌شود]، هیچ باکی نیست و آنها را خدای تبارک و تعالی همراهی می‌کند، چنانچه کرد و می‌بینید. همین امروز... یکی از علمای جماران... قصه‌ای را نقل کرد که از آن قصه فهمیدم که عنایت خدا با ما است. ایشان فرمودند که یک خانه‌ای را - در ظاهر آسمیرانات -، این آقایانی که در کمیته بودند و پاسدارها و اینها، به عنوان این که شنیده بودند اینجا قمارخانه است، رفته بودند... در این قمارخانه را ببندند، وقتی هم رفتند دیدند که بله، بساط قمار و مشروبات و اینها هم هست. یکی از پاسدارها رفته است پشت آن جا که برود ببیند اینجا چه خبر است، یک سگی همچو حمله کرده به و که او را وادار کرده که برود به در زیر زمین وقتی رفته در زیر زمین، کشف [کرده] یک مقدار زیادی اسلحه و امثال

ذلک زیاد، که شاید بعد در رادیو و اینها اطلاع بدهند به ملت. گفتم به آن آقا: «با هدایت سگ، این واقع شده». این سگ مأمور است، همه عالم مأمورند. آن باد و شن مأمور بود، امروز هم در این قصه، سگ مأمور بوده است که این پاسبان را ملزم کند که برود کشف بکند. از این امور، خوفی نداشته باشید...^{۲۹}

از امدادهای گوناگون الهی در جنگ هشت ساله ایران و عراق - به ویژه فتح خرمشهر که به گفته امام، آن را خدا آزاد کرد - در می‌گذریم و تشریح و تبیین آن را به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم.

پیروزی انقلاب، کار خدا بود که به وسیله امام عصر (عج) انجام گرفت

در تبیین رویدادهای شگفت انقلاب، امام راحل، خود را عامل پیدایش این تحول و پیروزی شگرف ندانسته و آن را تنها کار خدا می‌شمارد:

ملتی با نداشتن هیچ ابزار و ساز و سلاح، بر ابرقدرت‌ها و بر قدرت شیطانی‌ای که تا دندان مسلح بودند، غلبه کرد؛ لکن این، من نبودم که این غلبه را نصیب شما کرد، این خدای تبارک و تعالی بود.^{۳۰}

طبعاً وقتی رهبر کبیر انقلاب، در این کار نقش اساسی نداشته باشد، کسان دیگر (از سران نهضت یا افراد مردم) به طریق اولی، در این کار نقش اساسی نداشته‌اند: «این پیروزی، ارتباط به من نداشت. من یک طلبه هستم و نباید این را به من متصل کنید. پیروزی، ارتباط به ملت هم نداشت، این پیروزی، مربوط به خدا بود.»^{۳۱} آری، «عنایت خدا به این ملت، این پیروزی را به ما داد. هیچ کس نکرده، خدا کرد. هیچ کس نیست، آن که هست، خدا است.»^{۳۲} امام خمینی (ره) از آنچه گفته شد، یک گام بلند فراتر رفته و اعلام می‌کند: این تحول و پیروزی، کار خدا بود که به وسیله امام عصر (عج) انجام گرفت. در سخنرانی ۳۰ / ۱ / ۵۸ می‌فرماید:

شما می‌دانید که این پیروزی به دست آمده است؛ لکن این، من نبودم که این پیروزی را به دست آورید به واسطه من. این خدای تبارک و تعالی، در سایه امام زمان (عج) ما را پیروز کرد....

چه شد که پس از مدت کمی این تحول پیدا شد؟ سابق، همه چیز ما را می بردند و ما نفس نمی کشیدیم. سابق، جوان های ما را در زندان ها زجر می دادند و اعدام می کردند و ما قدرت حرکت نداشتیم. سابق، چپاولگران، همه چیز ما را چپاول می کردند و ما نفس نمی کشیدیم. چه شد که این ملت همچو متحول شد؟ جز عنایت خدا چه بود؟ ... این دست غیبی بود که این تحول را پیش آورد.^{۳۳}

نیز در ۲۹ / ۱ / ۵۸ یادآور می شود:

این حقیقتی است که باید اعتراف کرد قلعه محکمی بود که احتمال فتح آن نمی شد... ملت، با نداشتن هیچ ابزار و ساز و سلاح در مملکت، بر ابر قدرت ها و بر قدرت شیطانی - که تا دندان مسلح بودند - غلبه کرد، و لکن این، من نبودم که این غلبه را نصیب شما کردم؛ این خدای تبارک و تعالی بوده... یک کشور سی و چند میلیونی - با این اختلاف گروه ها، با اختلاف آمال و آرزوها، با اختلاف فهم و شعور - آنها همه مجتمع شدند و همه با هم، دست به هم دادند و یک مطلب را خواستند و آن این که: یک دست غیبی در کار است، خدای تبارک و تعالی به وسیله امام زمان (عج).^{۳۴}

همچنین، پس از رفتن از تهران به قم (اسفند ۱۳۵۷)، در سخنانی بر سر مزار شهدا در قبرستان بقیع قم - ضمن اشاره به مبارزه های مستمر تاریخ تشیع - فرمودند: «قانون اساسی جدید، باید بر مبنای مذهب تشیع اثناعشری تدوین گردد» و بر این نکته دو بار تأکید کرده، سپس با حالتی برافروخته و ملتهب افزود:

ما در این نهضت، منت از خدا و امام عصر می کشیم. حقایق نباید مخفی یا مبهم بماند. این قیامی که از ۱۵ خرداد شروع شد، و تا کنون باقی است و امید است باقی باشد، تا همه اهداف اسلام جامه عمل بپوشد، قیامی اسلامی است، قیامی ایمانی است، پیروی هیچ قیامی نیست... این اسلام است که غلبه کرد بر ابر قدرت ها، این اسلام است که فرزندان او به شهادت راغب هستند. این دست غیبی الهی بود که مردم ایران را در سرتاسر، از بچه دبستانی تا پیرمرد بیمارستانی با هم همصدا و هم مطلب کرد... هیچ بشری قادر نیست که همچو بسیجی بکند، هیچ ملتی نمی تواند این طور بسیج شود. قدرت ایمان، قوه اسلام، قدرت معنوی ملت، این پیروزی را به ما ارزانی داشت.

ما منت از خدای تبارک و تعالی می‌کشیم، ما منت از ولی عصر می‌کشیم که پشتیبانی از ما فرمودند. نباید ابهامی در قضا یا باشد. اگر چنانچه ابهامی در قضا یا باشد یا بخواهند منحرف کنند این نهضت اسلامی ما را، منتهی به شکست خواهد شد، خیانت به ملت است، خیانت به اسلام است.^{۲۵}

آثار امید به فرج در آینده نزدیک را (به خلاف اختناق سخت حاکم بر کشور) در برخی نوشته‌های امام یا در سال‌های ۱۳۴۵ - ۱۳۴۷ می‌بینیم. برای نمونه می‌توان از نامه‌های امام در ۱۹ خرداد ۱۳۴۵ (۱۹ صفر ۱۳۸۶) به مرحوم شهید آیت‌الله سعیدی و دیگران یاد کرد.^{۲۶}

یقین امام به درستی راه و پیروزی خود در پاریس

با همین نگاه و نگرش بود که رهبر فقید انقلاب، ماه‌ها پیش از بهمن ۵۷ اطمینان عجیب به پیروزی جنبش و سرنگونی رژیم داشت و به این و آن می‌گفت: «شاه رفتنی است. به فکر روزها و اقتضات پس از پیروزی باشید.» و این در حالی است که هنوز هیبت و هیمنه رژیم، شکسته نشده بود و کسانی مانند مهندس بازرگان، به مبارزه گام به گام با حکومت پهلوی و تسخیر کرسی‌های مجلس شورا می‌اندیشیدند.

می‌دانیم که مرحوم امام، در ۱۴ مهر ۵۷ از نجف به پاریس آمد و آن جا افراد زیادی (از جمله استاد مطهری، مهندس بازرگان و...) با وی ملاقات کردند. می‌دانیم که آن ایام، هنوز قدرت جهنمی شاه بر پا بود و آثار فروپاشی رژیم ظاهر نشده بود. در نتیجه، چشم‌انداز روشنی پیش روی انقلاب و انقلابیان نبود. با این اوصاف، ملاقات‌کنندگان همگی اظهار می‌کنند: در آن شرایط سخت، یک اطمینان و اعتماد عجیبی در چهره امام نسبت به پیروزی قاطع انقلاب بر رژیم موج می‌زد که حیرت‌انگیز بود. اینک به بیان برخی نظرات می‌پردازیم:

۱. مرحوم فلسفی (واعظ شهیر) در خاطراتش نقل می‌کند: «در مدت اقامت امام در پاریس، افراد زیادی از ایران به پاریس رفتند. از جمله آنها، مرحوم آقای مطهری بود. ایشان قبل از رفتن، به منزل ما آمد و گفت: «شما پیامی برای آقای امام - دارید؟» دو سه موضوع بود که من به طور خصوصی تذکر دادم. بعد ایشان خداحافظی کرد و رفت. وقتی مرحوم مطهری برگشت، به دیدن ایشان رفتم؛ آن هم در وقتی که کسی نبود، تقریباً اول شب بود.

موضوعاتی را که گفته بودم، ایشان به امام گفته بودند و جواب هم گرفته بودند؛ ولی دیدم آقای مطهری می‌گوید: «آقا! من مبهوت هستم.» گفتم: «چرا؟» گفتم: «تصمیمی که امام گرفته، با این همه نظامی‌های تادندان مسلح، با آن همه حمایت‌های آمریکا و انگلستان و فرانسه، نتیجه چه خواهد شد؟ آیا واقعاً این تصمیم، برای ما موفقیت پیش می‌آورد؟» ایشان می‌گفت: «به امام گفتم: آقا، خطر مهمی است. خودتان را چه طور می‌بینید؟» امام در جواب فرمود: «علی‌التحقیق پیروزیم.» شهید مطهری می‌گفت: «یک روحانی، غیر از یک کاسب است که این حرف را بزند. دیدم از یک طرف امام خمینی است، عظمت دارد و من نمی‌توانم از ایشان بپرسم چرا پیروزیم؟ ولی پرسیدم آیا به محضر امام عصر شرفیاب شدید و او این خبر را داده است؟» امام نفی و اثبات نکرد و فقط گفت: قطعاً پیروزیم. گفتم: الهامی به شما شده است؟ گفت: قطعاً پیروزیم. از هر دری که من وارد شدم ایشان نگفت که واقعیت چیست؛ ولی همچنان با قاطعیت می‌گفت: «پیروزیم و اعتنا به این همه تانک و توپ و نظامی و غیره نکنید. علی‌التحقیق پیروزی با ما است.»

شهید مطهری - با حالت بهت - این سخنان را به من گفت و خود، متحیر بود. می‌گفت: «من نفهمیدم امام از چه منشأ و منبعی به این حقیقت رسیده است.»^{۳۷}

۲. مهندس بازرگان در سخنانی در ۲۲ بهمن ۶۰، ضمن شرح ملاقات خود در نوفل لوشاتو با امام، می‌گوید: «از امام پرسیدم: جناب عالی چگونه اوضاع و تکلیف را می‌بینید؟ باز هم، ساده‌نگری^{۳۸} و سکینه و اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک، مرا به تعجب و تحسین انداخت. مثل این که قضایا را انجام شده و حل شده دانسته و گفتند: شاه که رفت و به ایران آمدم، مردم نمایندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهند کرد.»^{۳۹}

۳. محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، نویسنده و مترجم مشهور چپ و عضو حزب منحل شده، نیز در خاطراتش، ضمن شرح سفری که آن سال‌ها به اروپا و روسیه داشته، با اشاره به خوش بینی و اطمینان محکم امام خمینی، به پیروزی قاطع انقلاب در سال ۵۷ می‌نویسد: «به راستی، اطمینانی که در سخنان امام است، در تنگنای عقل نمی‌گنجد.»^{۴۰}

بی‌جهت نیست که امام، پس از روی کار آمدن ارتشبد از هاری (در پیام ۱۴ آبان ۵۷) به

ملت ایران فرمود:

از اظهارات پوچ دولت آمریکا و انگلیس و شوروی مبنی بر پشتیبانی از شاه، برای حفظ منافع خودشان نهراسید، که نمی‌هراسید. ما طالب حق خود هستیم و به حقیق و دست خدا با ماست و بالاتر از دست ابرقدرت‌های شرق و غرب است: «یدالله فوق ایدیهم».^{۴۱}

خارجی‌ها نیز دست خدا را در پیشرفت انقلاب، دخیل می‌بینند

عجیب است که نکات چهارگانه فوق - به ویژه غافلگیر شدن غرب از وقوع انقلاب اسلامی ایران و سردرگمی و وادادگی رجال سیاسی و امنیتی آن، برابر انقلاب - گذشته از سخنان امام راحل، در گفتار و نوشتار بسیاری از تحلیلگران غربی و حتی عوامل رژیم پهلوی نیز منعکس شده است. حتی پال هنت (کشیش انگلیسی مقیم اصفهان در ۱۳۵۴-۱۳۵۹)، نیز در خاطرات خویش بر همین نکات انگشت نهاده و اظهار شگفتی می‌کند. همسر وی (دیانا) در اوایل مأموریت وی در ایران (سال ۱۳۵۴) در خواب، جهش مسجد به سوی کلیسا را می‌بیند. کشیش پال هنت - که در سال‌های آخر حکومت شاه، عضو هیئت مذهبی کلیسای انگلیسی اصفهان (وابسته به انجمن هیأت‌های مذهبی کلیسای بریتانیا) بوده و اوایل پیروزی انقلاب، وحشت‌زده از کشورمان گریخت - خاطرات دوران مأموریتش را به رشته تحریر درآورده است.^{۴۲} وی در این خاطرات می‌نویسد:

در همان اوایل ورودمان به اصفهان بود که [همسر من] دیانا یک شب خواب دید مسجدی به حرکت درآمده است و پس از پریدن روی دیوار، به سمت ما می‌آید! ... و فردای آن روز - که دیانا این خواب را برایم تعریف کرد - کوشیدم تا شاید بتوانم تعبیری برایش پیدا کنم.

این کشیش، نهایت تعبیری که (پس از تفکر زیاد) برای خواب شگفت‌آور همسرش می‌یابد، آن بود که صدای اذان مسجد محل - که هر روز با بلندگو از مناره مسجد پخش می‌شد، از صدای ناقوس کلیسای وی بلندتر بوده است.^{۴۳} این تعبیر با تحلیلی که او از ایران به عنوان جزیره ثبات و امنیت (البته برای غربیان) داشت، متناسب بود؛ ولی حوادث سال‌های بعد این کشور نشان داد که پیام آن خواب، فراتر از این حرف‌ها است. او سال‌ها پس از آن تاریخ، در خاطراتش نوشت:

امروز، موقعی که به خاطره‌های دوران اقامتم در ایران می‌نگرم، احساس می‌کنم مواجهه با مسائل دوره انقلاب - که طی آن، همه چیزهای آشنا و مورد علاقه‌ام از هم پاشیده شد - واقعاً

تا چه حد برایم ناگوار بوده است.

طی پنج سالی که در اصفهان اقامت داشتم، به مرور، به سرزمین و مردم ایران علاقه پیدا کرده بودم و از مشاهده کشوری که ظاهراً رو به خوشبختی و نیکانجامی می‌رفت، لذت می‌بردم. در ایران، مقدم خارجی‌ها را گرامی می‌داشتند، امنیت و ثبات در همه جا احساس می‌شد، کلیساها در انجام مراسم مذهبی خود آزاد بودند و کسی برای آنها مزاحمتی فراهم نمی‌کرد. موقعی که ناآرامی‌ها رو به گسترش نهاد، به وحشت افتادم که اگر روزی وضع موجود، در هم بریزد، چه خواهد شد و سیستم جان‌شین آن، با ما چه رویه‌ای در پیش خواهد گرفت؟ ولی در همان حال که ما نگران فروپاشی ثبات و امنیت خود بودیم، ایرانی‌ها مسائل پیش آمده را با دید یک اعتراض گسترده علیه فساد موجود و سیاست جدایی دین از سیاست می‌نگریستند. به این ترتیب، معلوم شد که همه ما اشتباه می‌کردیم؛ چون تصورمان این بود که سلطنت شاه، برای ایران، خوشبختی و ثبات به ارمغان آورده است. پرزیدنت کارتر هم که حدود یک سال قبل از انقلاب، ایران را «جزیره ثبات» لقب داده بود خطا کرده بود.

پال هنت، سپس با عنوان «پیش‌بینی آینده»، در حد فکر خود، پرده‌ها را بالا زده و با انتساب آن تحول عظیم تاریخی به اراده خداوند، می‌نویسد:

ابتدا برای من، درک این مسأله مشکل بود که واقعاً چرا خداوند چنین قدرت تخریبی عظیمی را در ایران به کار انداخته است؟ ولی بعد به یاد جمله‌ای از «ماکس وارن» (دبیر کل انجمن هیئت‌های مذهبی انگلیس در ایران) افتادم که حدود یک سال قبل از وقوع انقلاب به من گفته بود: «کارهای خدا، همیشه حیرت‌انگیز است و هرگز نمی‌توان پیش‌بینی کرد که حتی در آینده بسیار نزدیک، خداوند دست به چه کاری خواهد زد...». در مواجهه با حوادث ایران بود که به ارزش این گفته بیشتر پی بردم و فهمیدم وقتی خدا بخواهد، چگونه علی‌رغم کراهت و عدم اشتیاق من و دیگران، حوادثی می‌آفریند که برایمان باور نکردنی و حیرت‌انگیز است. همراه با آن، خود را مقابل این سؤال نیز می‌یافتم که آیا واقعاً نباید وقوع چنین حوادثی را نوعی واکنش خداوند علیه خودخواهی و دنیاپرستی غربی‌ها به حساب آورد؟

در ادامه می‌افزاید:

غیر از ما که در ایران بودیم، اکثریت قریب به اتفاق مردم دنیا هم از آنچه در ایران گذشت،

حیرت زده و غافلگیر شدند. چند ماه بعد نیز با مطالعه نشریه‌ای دریافتیم که طی تحقیقات «مجمع آمریکایی ترویج علوم» معلوم شده است که در سراسر کشور آمریکا، فقط یکی از اساتید دانشگاهی توانسته بود از چند سال قبل، حوادث امروز ایران را پیش‌بینی کند. این شخص - که یک نام اسلامی برای خود برگزیده است و سمت استادی تاریخ را در دانشگاه کالیفرنیا به عهده دارد -^{۴۴} در سال ۱۹۷۲ طی مقاله‌ای نوشته بود: «موجب مخالفت و اعتراض مردم علیه رژیم سلطنتی در آینده رو به گسترش خواهد نهاد و هدایت این موج را نیز رهبران مذهبی به عهده خواهند داشت که در رأس همه آنها آیت‌الله خمینی قرار دارد...».

البته در آن زمان، هیچ کس به پیش‌بینی او توجهی نکرد؛ چون تمام ارزیابی‌هایی که از اوضاع ایران به عمل می‌آمد، صرفاً بر «وضع موجود» تکیه داشت و نشان می‌داد که ایران را هیچ خطری تهدید نمی‌کند. حالا، این مسأله وحشت‌انگیز به نظر می‌آید که چطور امکان دارد هیچ یک از حدود یک میلیون نفر که فقط در آمریکا، به طور مداوم مشغول بررسی مسائل جهانی و تعیین خط مشی حکومت در رابطه با ملل دیگر هستند، نتوانسته بودند ارزیابی درستی از اوضاع ایران ارائه دهند و آنچه را در ایران گذشت پیش‌بینی کنند؟

در این باره ضمناً باید به کتاب ایران، سراب قدرت^{۴۵} - که اوایل سال ۱۹۷۸ در لندن به چاپ رسید - نیز اشاره شود. گرچه در این کتاب، مطالب بسیار آگاه‌کننده‌ای از اوضاع اقتصادی ایران و فساد موجود در رژیم شاه وجود داشت، ولی مؤلف آن، علی‌رغم احاطه فراوانش بر مسائل ایران، نتیجه گرفته بود که «تصور وجود ایران بدون شاه، مسأله‌ای بسیار دور از ذهن است...» و به هر حال در آن زمان، فقط عده انگشت‌شماری بودند که وجود آتش زیر خاکستر را در ایران احساس می‌کردند. ماهم به مرور و از زمانی که آتش زیر خاکستر نمایان شد، پی بردیم میان مردمی زندگی می‌کنیم که دیدشان نسبت به اوضاع کشور، به کلی با ما مغایر است و برخلاف آنچه می‌پنداشتیم، ایرانی‌ها معتقدند که به حد افراط، باز بچه دست رژیمی قرار گرفته‌اند که هدفی جز تأمین منافع قدرت‌های غربی ندارد.^{۴۶}

جهان، پشت سر امام حسین (ع) نماز می‌خواند

درست در همان ایامی که رؤیای شگفت «جهش مسجد به سوی کلیسا»، خواب خوش همسر کشیش انگلیسی را در اصفهان برآشفست، بانویی مبارز و دلسوخته، در تهران، نوید غیبی به

پیروزی اسلام بر کفر را در خواب دریافت کرد. دکتر طاهره صفارزاده شاعر و ادیب برجسته زمان ما است که اشعار اسلامی - انقلابی وی در عصر پهلوی مشهورتر از آن است که نیازمند تعریف باشد. وی - که به جرم داشتن اندیشه و نگرش اسلامی - انقلابی، پیوسته مورد تعقیب و آزار رژیم سابق قرار داشته - در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۷۴ اظهار داشت:

دید من نسبت به انقلاب اسلامی ایران، خیلی ریشه‌ای است. من سال ۵۵ که از دانشگاه اخراج شده بودم موقع اذان در کلاس‌ها سکوت اعلام می‌کردم. من آن موقع، همین انقلاب را به خواب دیدم. نماز جماعتی به رهبری امام حسین با همین شعارهای انقلاب [بود]، و حضرت، عنایت خاصی به من نشان دادند. بعد به یک پیرمرد با معرفت و اهل معنا (کسایی) گفتم؛ خیلی گریست و تعبیر کرد که اتفاق دینی بزرگی در مملکت رخ می‌دهد که تحول ایجاد می‌کند. من در آن خواب دیدم که جهان شد یک مسجد که همه پشت سر حضرت اباعبدالله (ع) نماز می‌خواندند.^{۴۷}

مصاحبه کامل وی در این زمینه چنین است:

خبرنگار مجله نیستان از خانم صفارزاده می‌پرسد: «مهم‌ترین ره‌آورد انقلاب اسلامی را شما در چه می‌بینید؟» وی - که برخلاف ناراحتی شدید از برخی نادانی‌ها و سیاست‌های نادرست موجود، در حمایت اصولی خود از کلیت و اساس انقلاب و نظام اسلامی پابرجا است - پاسخ می‌دهد:

در مطرح شدن اسلام در سراسر جهان، به عنوان یک مکتب معنوی قدرتمند، با همه غفلت‌ها و اشتباه‌های داخلی‌ها و وجود سخافت‌ها و خصومت‌های خارجی‌ها و عواملشان، چون تقدیر الهی بوده که اسلام در این عصر مطرح شود و آمادگی در مسیر «تقدیر اصلی» فراهم آید، هیچ عاملی نمی‌تواند مانع تحقق وعده «و رأیت الناس یدخلون فی دین الله» شود. نقش رهبری امام خمینی، مفهوم شجاعت و صراحت «ایمان» را برای جهانیان تبیین کرد و آن هم دستاورد دیگری در حوزه مشیت الهی بود. تکرار می‌کنم: این انقلاب، مقدر الهی بوده، تردید ندارم اگر استکبار جهانی هم - به قول عده‌ای سخت‌نگرفت، به این دلیل بود که عقلشان را به حکم تقدیر از دست داده بودند.

سال ۵۵ که از دانشگاه شهید بهشتی اخراج شده بودم و ساواک و رسانه‌ها از هیچ شرارتی

خودداری نمی‌کردند، عموماً در منزل بودم، تفسیر می‌خواندم و بر زیارت عاشورا و علقمه هم مداومت داشتم. یک روز همسر برادرم که عازم کربلا بود برای خداحافظی آمد و گفت: «پیغامی برای امام [حسین(ع)] نداری؟» گفتم: «چرا، بگو: قربانت گردم، دست این شیران را از سرما کوتاه فرما.» همان شب خواب دیدم که دنیا به مسجدی بزرگ تبدیل شده و مردم فوج فوج، مثل پرندگان وارد مسجد می‌شدند. می‌آمدند پشت سر امام نماز بگزارند و دیدید که انقلاب هم با نماز جماعت شروع شد. جارچی نامرئی مرتب ندا می‌داد: «سرور شهیدان، اباعبدالله الحسین نماز می‌گزارند.» صف‌های نماز بسته می‌شد من هم در صف بودم. هنگام رکوع و سجود، جانورهایی با صورت انسان، مزاحم می‌شدند و مرا اذیت می‌کردند، ولی من در دلم می‌گفتم: «نماز را نمی‌شکنم» وقتی نماز تمام شد، دیدم صف، با نور شکافته شد. حضرت تشریف آوردند بالای سر من و همراه باگشودن و به هم زدن دست‌های مبارک، فرمودند: «اف بر شما» و ناگهان جانوران ناپدید شدند. من گریه کنان ابراز ارادت می‌کردم، عنایتی فرمودند... در شعر «سفر در آینه‌ها» درباره عنایت الهی، خطاب به خودم گفتم: «خصمان تو زنهاریان تو گشتند.» فردای آن روز، خواب را برای آقای کسایی (پیرمرد عارفی که دوست آقای مهندس سبحانی بود) تعریف کردم. ایشان خیلی گریه کردند و گفتند: «خوش به حالتان! آن قدر هستند بزرگانی که آرزو دارند این خواب را دیده باشند و از دنیا بروند.» ایشان تأکید کردند (دو سال قبل از انقلاب) که اتفاقی در مملکت می‌افتد که این اتفاق دینی است. همین طور هم شد. باز هم باید صبر بکنیم که بقیه روایات و احادیث مربوط به زمان انتظار موعود را تحقق یافته

۴۸
ببینیم.

بشارات غیبی به «ظهور» انقلاب اسلامی

تحولات بزرگی که به دست رهبران دینی و الهی (پیامبران و امامان) در تاریخ بشر صورت می‌گیرد، معمولاً در آستانه وقوع، با برخی بشارات غیبی همراه است. قیام الهی نایبان و ادامه‌دهندگان راه آن بزرگان نیز - در حد خود - از این ویژگی بی‌بهره نیست.

خدای جهان، کسانی را که برای رهبری این تحولات عظیم برمی‌گزیند، پیش از شروع عمل، به نحوی (در خواب یا بیداری) از آینده کار خویش و تحول بزرگی که باید به دست

آنان انجام گیرد آگاه می‌کند. بشارات ظهور و بعثت پیامبر اکرم (ص)، و نیز پیشگوییهای شگفت ماجرای عاشورا از زبان پیامبر و امیرالمؤمنین - درود خداوند بر ایشان باد - در کتاب‌های سیره و حدیث و تاریخ ثبت شده است. برای مثال پرتوی از این سنت را در عصر غیبت نیز، در زندگی دو شخصیت تاریخ‌ساز اسلام در قرن اخیر، حاج شیخ فضل‌الله نوری و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مشاهده می‌کنیم.^{۴۹} درباره انقلاب کبیر اسلامی ایران و پیشوای آن امام خمینی هم فراوان به این گونه نویدهای غیبی و پیشگویی‌های غیر عادی برمی‌خوریم که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حضرت آیت‌الله سید علی آقای قاضی طباطبایی، استاد اخلاق و سلوک بزرگانی چون علامه طباطبایی (صاحب تفسیر المیزان) و آیات عظام خوبی و بهجت، برای اهل فکر و ذکر و نظر چهره‌ای نام‌آشنا است.^{۵۰} امام خمینی در سن ۴۵ سالگی به نجف اشرف مشرف شد. گویند یکی از فضلاء نجف از ایشان - که آن روزها، حاج آقا روح‌الله نامیده می‌شد - پرسیده بود برای چه به عتبات مشرف شده‌اید. در پاسخ فرموده بود: «زیارت ائمه اطهار (ع) و دیدن آقای قاضی.»

یکی از فضلاء برجسته - مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین طیار - در حضور جمعی از فضلاء قمشه ضمن اشاره به داستان فوق، اظهار داشت: «مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی، از اصحاب خاص میرزا علی آقای قاضی و وصی ایشان بود که سال‌ها پیش درگذشت. مرحوم قوچانی در حدود سال ۱۳۵۰ ش در مدرسه صدر اصفهان، این ماجرای شگفت را برای من تعریف کرد:

مرحوم قاضی، عصرها در منزل خویش جلسه‌ای داشت و برای ۱۰-۱۵ نفر مباحث اخلاقی و توحیدی مطرح می‌کرد و من [مرحوم قوچانی] در آن جلسه شرکت می‌کردم آشنایی ما با آیت‌الله خمینی نیز در همین حد بود که شنیده بودیم یک «حاج آقا روح‌الله» در قم هست که درس اخلاق می‌گوید؛ ولی در آن روزگار، چهره وی را نمی‌شناختیم و تطبیق نمی‌کردیم. یک روز عصر که ما در خدمت قاضی بوده و آن بزرگوار طبق معمول افاضه می‌فرمود سید جوانی را دیدیم که وارد شد و سلامی کرد و کنار در اتاق نشست. مرحوم قاضی، پس از ورود سید مزبور، صحبتش را قطع کرد و ساکت شد و سرش را به زیر انداخت. سید نیز پس از

عرض سلام سر را پایین انداخت و، به حالت ادب و سکوت، چیزی نگفت. مجلس، یک ربع ساعت، همین‌گونه ساکت و خاموش، طی شد. سپس مرحوم قاضی سر برداشت و به من گفت: «آقا شیخ عباس! آن کتاب را از فلان قفسه کتابخانه بردار و بیاور و بخوان.» کتاب را آوردم و پرسیدم: «از کجای آن بخوانم؟» مرحوم قاضی فرمود: «کتاب را باز کن؛ هر جایش آمد، همان جا را بخوان.»

کتاب را گشودم و شروع به خواندن کردم. محتوای مطلب، شرح ماجرای ظلم و جنایت یک سلطان سفاک و ستمگر بود که در میان بنی اسرائیل می‌زیست و مردم از مظالم او به شدت معذب و در تنگنا بودند. تا آن که شخص عالمی پیدا شد و گفت: «من این سلطان جائز را از کشور بیرون کنم و مردم را از دست وی رهایی بخشم.»

مرحوم قوچانی می‌گفت: «زمانی که داستان مزبور را از روی کتاب می‌خواندم، مرحوم قاضی سر به زیر انداخته، سخنی نمی‌گفت و فقط گوش می‌داد. داستان، به آن جا رسید که آن عالم، مردم را بر ضد سلطان سفاک شورانید و وی را از مملکت بیرون راند. این جا، مرحوم قاضی سر برداشت و گفت: «دیگر بس است. کتاب را سر جایش بگذار.» و باز سر به زیر انداخت. پس از ۴-۵ دقیقه که وی، و نیز آن سید جوان، سر به زیر انداخته بودند، سید مزبور، آهسته خدا حافظی کرد و رفت و ما دیگر او را در درس مرحوم قاضی ندیدیم. فرمان مرحوم قاضی به آوردن کتاب و گشودن آن و طرح آن داستان شگفت، با مباحث معمول وی و سخنان ابتدای همان مجلس، تناسبی نداشت و کاملاً غیر عادی و عجیب می‌نمود و سر آن تا سال‌ها بر من معلوم نبود.

سال‌ها پس از آن تاریخ، نهضت ۱۵ خرداد به رهبری آیت‌الله خمینی آغاز شد و آوازه وی آفاق را درنوردید. اعلامیه‌های وی به نجف می‌رسید و ما می‌خواندیم. سال بعد، وی به نجف تبعید شد و ما همراه جمعی از طلاب و فضلا به حضور رسیدیم. آن جا، به طور غیر منتظره و با کمال تعجب دیدیم ایشان، همان سید جوانی است که آن روز به درس مرحوم قاضی آمد... فهمیدیم که این، کرامتی از مرحوم قاضی بوده و قصه آیت‌الله خمینی با شاه ایران، قصه همان عالم بنی اسرائیل با سلطان سفاک است...».

۲. آیت‌الله حاج شیخ نصرالله شاه‌آبادی، فرزند آیت‌الله شیخ محمدعلی شاه‌آبادی (استاد

مشهور امام خمینی (ره) نیز ماجرای زیر را مکرر نقل کرده است:

اوایل شروع نهضت اسلامی (دهه ۴۰) خواب دیدم که در خوزستان اران، جنگی سخت بین نیروی حق (به زعامت حضرت اباعبدالله الحسین (ع)) و باطل در گرفته و من [شیخ نصرالله] نیز در آن، حضور دارم. آن جنگ، با پیروزی جبهه حق پایان یافت و من، پس از آن، به دیدار حضرت سیدالشهداء (ع) نایل شدم و مورد تفقد ایشان قرار گرفتم.

از آن خواب شگفت بیدار شده و مدت‌ها در تعبیر آن، فکرم به جایی نمی‌رسید. تا این‌که پس از مدتی، امام خمینی به نجف تبعید شد و ما خدمت وی رسیدیم. در خلال صحبت، به مناسبتی یاد خواب مزبور افتادم و آن را نقل کردم. امام، پس از شنیدن، آن خواست چیزی بگوید؛ امام منصرف شد من اصرار کردم، فرمود: «این خواب، درست است و چنین جنگی در آن نواحی واقع خواهد شد و ما - چنان که دیدی - در فرجام، پیروز خواهیم شد.» من توضیح بیشتری خواستار شدم و وی فرمود: «این راهی است که پدر شما (مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی) برای ما ترسیم کرده و گریزی از بیمودن آن نداریم.»

خوشا به حال کسانی که سال ۱۴۰۰ را درک کنند

یکی از علمای اصفهان در تاریخ ۳ آذر ۷۴، طی نوشته‌ای به حقیر مرقوم داشته است:

در تماسی که اخیراً با یکی از مردان صالح و مورد اعتماد اهل علم و دیانت و سرشناس در شهرستان شهرضا (قمشه)، به نام آقای مشهدی عباس ملکیان داشتم، وی نقل کرد: «پیش از ۵۰ سال پیش که به مشهد مقدس مشرف شده و پای منبر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی‌اکبر نهاوندی نشسته بودم، در خلال صحبت فرمود: «خوشا به حال کسانی که سال ۱۴۰۰ ق را درک خواهند کرد و خواهند دید که اوضاع، دگرگون خواهد شد غیر از آنچه که اکنون مشاهده می‌کنیم.»

مرحوم آیت‌الله شیخ علی‌اکبر نهاوندی، از علمای وارسته و طراز اول مشهد در عصر اخیر بود که درباره حضرت ولی عصر (عج) و اخبار و علایم مربوط به آن حضرت، مطالعات گسترده‌ای داشته و در این زمینه چند کتاب مبسوط و خواندنی همچون عَبَقُری الحسان تألیف کرده است که مورد استفاده اهل نظر است. و حتی گفته می‌شد که با خود

حضرت نیز ارتباطاتی داشته و قرائنی نیز بر این معنا وجود داشت.

از شخصیت‌های دیگری که درباره حضرت ولی عصر و مسائل مربوط به آن حضرت بسیار مطالعه کرده بود و شاید بتوان گفت در عصر خودش در این زمینه بی‌نظیر بود، مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدحسن میرجهانی جرقویه‌ای است. وی که اهل اصفهان و مدتی نیز ساکن نجف، مشهد و تهران بود، آثار علمی متعددی داشت و بسیار وارسته بود. «جناب رهایی در نوشته فوق افزوده است: «مرحوم آیت‌الله میرجهانی، از عالمان وارسته‌ای بود که به حق، ید طولایی در احادیث داشت و همیشه - با حافظه‌ای غریب - احادیث را از بر می‌خواند و بر علم اعداد نیز تسلط داشت. به یاد دارم که در تابستان ۱۳۵۶ ش (در ایام ماه مبارک رمضان) مرحوم میرجهانی بر فراز منبر فرمود:

یک سال و نیم دیگر فرجی حاصل خواهد شد؛ یا فرج کلی (اشاره به ظهور حضرت ولی عصر(عج)) و یا فرج جزئی.

آن زمان که این سخن را فرمود، هیچ اثری از انقلاب نبود؛ لکن باگذشت تقریباً دو ماه و مرگ ناگهانی مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی، جرقه انقلاب زده شد و دقیقاً همان‌گونه که ایشان پیش‌بینی کرده بود، یک سال و هفت ماه [طول] نکشید، که انقلاب به پیروزی رسید. همچنین مرحوم آیت‌الله میرجهانی در یکی از کتابهای خود آورده است: «به گفته یکی از دانشمندان اهل کتاب در سالیان پیش، در سال ۱۳۹۸ ق، فرزند قدیس عربی (پیامبر(ص)) ظهور خواهد کرد.» در خور ذکر است که مرحوم میرجهانی این مطلب را سالیانی پیش از تاریخ یاد شده نگاشته است و در آن وقت، برداشتش از تعبیر «فرزند قدیس عربی» - چنان که گاه در سخنرانی‌های خویش نیز ابراز می‌کرد - امام زمان(عج) بود؛ اما گذشت زمان نشان داد که ظاهراً مراد، نایب آن حضرت، یعنی امام راحل بوده است.» (پایان نوشته آقای رهایی)

سخن آخر

کاری نکنیم که عنایت ولی عصر(عج) از ما و انقلاب برگردد

علت مبقیه و عامل دوام و پیشرفت هر چیز - از جمله، عامل دوام و رشد انقلاب اسلامی

ایران - همان علت محدثه و عامل ایجاد آن است. باید دید چه عواملی باعث پیدایش انقلاب، و عطف توجه و عنایت الهی به آن شد، تا همان عوامل را با قوت و صلابت حفظ کرد. تکیه و تأکید مکرر امام راحل بر نکات چهارگانه فوق، دقیقاً به همین انگیزه صورت می‌گرفت. از نظر آن بزرگوار، انقلاب، یک نعمت و امانت الهی است که ما موظف به حفظ آن هستیم:

این قدرت الهی را از دست ندهید، این امانت الهی را حفظ کنید. همان طوری که آن وقت به فکر گرفتاری‌های خودتان نبودید و فکر، یک فکر بود و آن اسلام و این، رمز پیروزی شد.^{۵۱} روی موازین مادی، روی موازین عادی، باید با یک یورش، ما از بین رفته باشیم. باید همه ما یک لقمه آنها باشیم؛ ولكن قدرت ایمان، پشتیبانی خدای تبارک و تعالی، اتکال به ولی عصر (ع)، شما را پیروز کرد. برادران من! از یاد نبرید این پیروزی را. این وحدت کلمه‌ای را که در تمام اقشار ایران پیدا شد، معجزه بود، کسی نمی‌تواند این را ایجاد کند. این معجزه بود، این امر الهی بود، این وحی الهی بود، نه کار بشر... این مطلب را که این جماعت ایران که با هم شدند، خدا پشتیبان آنها بود و الآن هم هست، کاری نکنید که عنایت خدا - خدای نخواسته - کم بشود. کاری نکنید که برای ولی عصر ایجاد نگرانی بکنید. تفرقه نداشته باشید...^{۵۲}

شکرگزاری به درگاه خدای متعال برای این نعمت بزرگ، با حفظ عوامل پیدایش و ملزومات آن صورت می‌گیرد: مواظبت بر تحول روحی و ایمانی ایجاد شده، عدم گرایش به مادیات و تقویت روح توجه به خداوند، حفظ وحدت کلمه در مسیر اهداف اصیل انقلاب و طرد شیاطین تفرقه‌افکن از صفوف ملت، همدلی و فداکاری، پیش انداختن منافع و مصالح اسلامی و ملی، بر منافع و مسائل مادی و شخصی، حفظ آبروی اسلام و جلوگیری از خدشه‌دار شدن آن، در اثر سرپیچی از موازین شرع و قانون، ثابت قدم در پیشبرد احکام اسلام و کوشش برای جلب رضای الهی و خشنودی امام عصر (عج) (از راه عمل به تکالیف دینی، پاکدلی و پاک‌زیستی).

از دیدگاه امام راحل، نکات فوق، مهم‌ترین وظایفی است که اهل انقلاب، بر دوش دارند.^{۵۳} به اعتقاد وی، همچنین باید از رمز بقای اسلام و پیروزی ملت (وحدت کلمه، ایمان و خدمت مخلصانه به اسلام)^{۵۴} غافل نشد و ضمن حفظ سنگر مساجد، برگزاری مراسم سوگواری امام حسین (ع)^{۵۵} و دعا برای فرج حضرت ولی عصر (عج)، بر اعمال و

رفتار روزمره خویش مواظبت کرد که مایه نارضایتی و شرمندگی آن حضرت نباشد. ۵۶
 نهضت شما، پیش دنیا یک معجزه است. این نهضت را با همین بعد اعجازی اش حفظ کنید و
 با اتکال به خدا و وحدت کلمه پیش بروید. امیدوارم که ما به مطلوب حقیقی برسیم و متصل
 بشود این هفت بزرگ اسلامی و آن نهضت ولی عصر (ع). ۵۷

رهبر همه شما و همه ما، وجود مبارک بقیة الله است و باید ماها و شماها طوری رفتار کنیم
 که رضایت آن بزرگوار - که رضایت خدا است - به دست بیاوریم. ۵۸

به حسب روایت، نامه اعمال ما هفته‌ای دو بار پیش امام زمان (ع) می‌رود؛ و لکن می‌ترسم ما
 که ادعا داریم تابع این بزرگوار هستیم - نعوذ بالله - پیش خدا شرمنده شود. اگر فرزند شما
 خلاف بکند، شما شرمنده می‌شوید. در جامعه شرمنده می‌شود که پسر تان کار خلافی کرده.
 من خوف دارم که کاری بکنیم که امام زمان (ع)، پیش خدا شرمنده بشود. ذره‌های که بر
 قلب‌های شما می‌گذرد، رقیب [= مراقب] دارد. چشم و گوش و زبان و قلب و همه چیز ما
 رقیب دارد. خدا نکند از من و شما و سایر دوستان امام زمان (ع)، یک وقت چیزی صادر بشود
 که موجب افسردگی امام زمان (ع) باشد. از خودتان پاسداری کنید، اگر می‌خواهید پاسداری
 شما در دفتر پاسداران صدر اسلام ثبت شود. ۵۹

کوشش شما این باشد که ما بتوانیم اسلام را - آن طور که هست - در این مملکت پیاده کنیم.
 راه طولانی است؛ قوی باشید، اراده قوی داشته باشید. ان شاء الله که این چهره‌های نورانی،
 ذخیره باشد و این زمان ما به زمان ظهور مهدی (ع) متصل شود. ۶۰

پی‌نوشتها:

۱. فصلنامه علمی، تخصصی انتظار موعود، ویژه امام مهدی (عج)، ش ۱۸، بهار و تابستان ۸۵.
۲. به تعبیر امام در ۵۸/۳/۳۰، «در این انقلاب و تحول، آنچه رخ داد، فوق فکر و توان ما بود».
۳. سخنان امام در ۵۹/۱۱/۲۲.
۴. سخنان امام در ۵۸/۱۱/۲۲.
۵. سخنان امام در ۵۷/۱۲/۵.
۶. ر.ک: صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۹ و ۳۷۰.
۷. همان، ص ۴۲.
۸. همان، ص ۴۲.
۹. همان، ج ۳، ص ۵۷۳ و نیز ر.ک: همان، ج ۲، ص ۵۵-۵۶ و ج ۳، ص ۳۵ و ۳۵۲ و ۲۷۶-۳۷۸.
۱۰. همان، ج ۳، ص ۵۷۴، و ج ۷، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۱۱. همان، ج ۶، ص ۵۶۷.
۱۲. همان، ج ۵، ص ۲۳۹.
۱۳. «آنی که حاضر نبود یک روز دکانش را رها بکند، شش ماه رها کرد. نه شش ماه را رها کرد و نگران بود، شش ماه رها کرد و عاشقانه رها کرد.» (صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۳).
۱۴. همان، ج ۴، ص ۴۷۵-۴۷۶.
۱۵. همان، ج ۶، ص ۵۶۵-۵۶۶.
۱۶. سوره آل عمران: ۱۵۱.
۱۷. همان، ج ۳، ص ۲۸۸.
۱۸. سخنان امام در ۵/۱/۵۸.
۱۹. همان، ج ۶، ص ۲۳.
۲۰. همان، ج ۶، ص ۳۲.
۲۱. همان، ج ۶، ص ۴۴۹.
۲۲. ر.ک. (صحیفه نور، ج ۳، ص ۵۷۳-۵۷۴ و ج ۴، ص ۲۲۴-۲۲۷ و ۴۷۵-۴۷۶ و ج ۱۵، ص ۴۱-۴۳ و ج ۵، ص ۱۳۷ و ج ۵، ص ۲۳۸-۲۳۹ و ج ۵، ص ۳۷۰-۳۷۳ و ج ۶، ص ۲۲-۲۳ و ۳۱-۳۲ و ج ۶، ص ۴۴۸-۴۴۹ و ۵۶۵-۵۶۷ و ج ۷، ص ۵۴-۵۵ (همچنین در جمع اعضای شرکت کننده در کنفرانس بین‌المللی بررسی مداخلات آمریکا در ایران، و در جمع دانشجویان و استادان دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ج ۷، ص ۲۸۰-۲۸۱ و ۲۸۴-۲۸۶).
۲۳. ر.ک. سخنان امام به مناسبت سالگرد هجرت به پاریس، در جمع اعضای دولت موقت، در تاریخ ۱۱/۷/۵۸ (صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۲-۲۳).
۲۴. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۸۴-۲۸۵.
۲۵. مجله حضور، شماره ۲، آبان ۷۰، ص ۴۸.
۲۶. ماروین زونیس، کارتر و سقوط شاه، ص ۹۲.
۲۷. روزنامه کیهان، ش ۱۵۰۸۳، (۲۵/۳/۷۳)، ص ۱۶.
۲۸. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۸۱.
۲۹. همان، ج ۷، ص ۲۷۵.
۳۰. همان، ج ۳، ص ۵۷۳ و ج ۴، ص ۲۳.
۳۱. همان، ج ۴، ص ۲۲۴.
۳۲. سخنان امام در ۱۰/۳/۵۸.
۳۳. همان، ج ۴، ص ۲۳.
۳۴. همان، ج ۳، ص ۵۳۷.
۳۵. همان، ج ۳، ص ۴۱۷-۴۱۸. پیش از آن نیز، در آستانه رفتن از تهران به قم (۱۹/۱۲/۵۷) در پیام به ملت ایران فرمود: «در این موقع که قصد تشریف به قم، حرم اهل‌البیته (ع) را دارم، لازم است از ملت بزرگ ایران عموماً تشکر نمایم. الحق، به همت والای این ملت رنجیده بود که با اتکال به قدرت لایزال الهی و اعتماد به ولی عصر (ع)، پیروزی بر قدرت‌های شیطانی حاصل شده.» (صحیفه نور، ج ۳، ص ۳۵۶). نیز در ۲۴ بهمن ۵۷ (دو روز پس از پیروزی انقلاب) در پیام خویش به ملت ایران، از آنان به عنوان سربازان امام عصر یاد کرده و فرمود: «اهالی محترم ایران، جنود اسلامی ولی امر (عج)! نگذارید اسلحه به دست مخالفان اسلام بیفتند؛ فرصت به دشمنان ملت و خدای متعال ندهید.» (همان، ج ۳، ص ۳۷۵).
۳۶. ر.ک. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۲۱ (نامه امام به شهید سعیدی) و ص ۲۴۳ (نامه امام به یکی از مقام‌های روحانی).

۳۷. خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۷۶، ص ۴۳۰ - ۴۳۱. مرحوم فلسفی پس از بیان حکایت، حدس می‌زند که «این انسان نیرومند الهی در موقعی که از اسارت خارج شد و از تبعید ترکیه به نجف رفت، شاید همان موقع آن الهامات به وی شده بود، لذا چند سال بعد شروع به تدریس ولایت فقیه کرد.»
۳۸. شگفتنا که آقای بازرگان، سه سال پس از دیدار مذکور با امام، یعنی زمانی که درستی پیش‌بینی و اطمینان امام (ره) پیروزی کاملاً به اثبات رسیده، باز هم از آن، با تعبیر «ساده‌نگری» یاد می‌کند. در ضمن، آقای بازرگان کم‌لطفی کرده است، دو سال پس از سخنرانی وی، بیانیه رسمی نهضت آزادی در سال ۶۲ به صراحت بر الطاف پنهان الهی در جریان انقلاب، مهر تأیید زد: «انقلاب اسلامی ایران، بعد از الطاف خفیه الهی، تنها با قدرت متحد و یکپارچه و اکثریت عظیم ملت ایران بود که توانست نظام شاهنشاهی راسرنگون سازد و سلطه سیاسی اجانب را قطع سازد.» (نهضت آزادی ایران، برخورد با نهضت و پاسخ‌های ما، بهار ۶۲، ص ۳۹).
۳۹. شورای انقلاب و دولت موقت از زبان مهندس بازرگان، بهمن ۱۳۶۰، انتشارات نهضت آزادی ایران، ص ۲۷ - ۲۸. وی در سال ۱۳۵۸ هم تصریح کرد: «وقتی که در نوفل لوشاتو با امام ملاقات کردیم، به ایشان... گفتیم که رژیم سلطنتی با وجود ظواهر و اوضاع، هنوز نیرومند است و برای تضعیف و از بین بردن آن، مدتی وقت لازم است.» (روزنامه اطلاعات، ۳۱ / ۲ / ۵۸). در جای دیگر گفت: «همه می‌دانند که من معتقد به سیاست قدم به قدم بودم. معتقد بودم که برای رهایی از دست شاه، فقط یک راه بود و آن، این که آمریکا را مجبور کنیم کم‌کم شاه را اول کند.» گفت و گوها، انتشارات برگ، تهران، ۷۶ ش، ص ۳۰. تفاوت امام و آقای بازرگان (به گفته خود بازرگان در سخنرانی مشهورش در دانشگاه تهران، قبل از پیروزی انقلاب) در این بود که بازرگان یک تاکسی ظریف بود که باید برایش راه باز می‌کردند، و امام بلدوزی بود که موانع بزرگ را از سر راه برمی‌داشت و به سوی هدف، استوار گام می‌سپرد.
۴۰. از هر دری...، ج ۲، ص ۲۲۴، همچنین ر. ک. سخنان عکاس ایرانی مقیم پاریس از آرامش، قدرت و قاطعیت امام خمینی هنگام ورود به فرودگاه پاریس، و نیز سر درگمی و گیجی غربی‌ها از آمدن ایشان به ایران (مجله حضور، ش ۳، ص ۲ و ۶-۱۴).
۴۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۹.
۴۲. خاطرات پال هنت، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان.
۴۳. همان، فصل ششم، ص ۷۵-۷۶: «در انتهای خیابانی که پشت کلیسای ما قرار داشت، مسجدی بود که جو حاکم بر آن به کلی با آنچه در کلیسا به چشم می‌خورد متفاوت بود. روزی سه مرتبه، صدایی که مردم را به نماز فرامی‌خواند، از فراز مناره این مسجد به گوش می‌رسید و چون با وسایل موجود در قرن بیستم، این صدا توسط نوار از بلندگوهای قوی پخش می‌شد، طبیعی است که صدای ناقوس کلیسا - یا طنین ملایمی که داشت - هرگز نمی‌توانست برای دعوت مردم به عبادت، با صدای بلند مناره مسجد برابری کند. صدای بلندگوی مسجد، شاید مسئله پریدن مسجد بر روی دیوار را - که همسرم به خواب دیده بود - توجه می‌کرد و قدرت فراوان آن را در تبلیغ پیام‌های مثل «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» نشان می‌داد. احتمالاً به همین سبب بود که در هر ساعتی از روز به هر حال می‌شد کسانی را در مسجد یافت که مشغول نماز باشند و یا آهسته زیر لب، قرآن بخوانند. همچنین ظهر روز جمعه مردم آن چنان به سوی مسجد هجوم می‌آوردند که اصلاً نمی‌شد در آن، جای خالی یافت.»
۴۴. به توضیح مترجم خاطرات پال هنت، آقای دکتر حسین ابوترابیان، مراد از شخص مذکور، حامد الگار است و مقاله یاد شده نیز در کتاب تشکیلات مذهبی مسلمانان از سال ۱۵۰۰ به بعد چاپ دانشگاه کالیفرنیا، سال ۱۹۷۲، ص ۲۳۱-۲۵۵، آمده است.
۴۵. نوشته رابرت گراهام، خبرنگار نشریه فاینانشال تایمز در ایران.
۴۶. خاطرات پال هنت، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، ص ۲۴ - ۲۶.

۴۷. مجله نیستان، سال اول، ش ۶-۷، ص ۱۱۹.

۴۸. همان، ص ۶۴-۶۵.

۴۹. داستان عجیب این پیشگویی و نوید رادر کتاب خانه بر دامنه آنتشفاشان، شهادتنامه شیخ فضل الله نوری، از همین قلم، ص ۷۸-۸۲ بخوانید.

۵۰. حضرت آیت الله سبحانی از قول یکی از آقایانی که شخصاً شاهد ماجرا بوده نقل کردند: «روزی روبروی مسجد سهله - که آن زمان بیابان بود - با یک فاصله حدود نیم کیلومتری از مسجد، در خدمت آقای قاضی نشسته بودیم. ایشان در حالی که رویش به سمت مسجد بود، برای ما سخن می گفت و موعظه می کرد. آن شخص می گفت: من کنار مرحوم قاضی نشسته بودم، در خلال سخن ایشان ناگهان متوجه مار خطرناکی شدم که از نقطه ای خارج از شعاع نگاه ایشان با سرعت به سوی ما در حرکت بود. ایشان رویش به من بوده و غافل از مار، گرم صحبت بود، ولی من همه هوش و حواسم متوجه آن مار بود که به گزندی نرساند! هیبت و صلابت ایشان هم اجازه قطع سخن نمی داد. وضع چنین بود تا بالاخره مار به چند قدمی ما رسید و مرحوم قاضی نیز متوجه آن مهمان ناخوانده شد. اکنون مار تقریباً به دو قدمی ما رسیده و با سرعت هر چه بیشتر قصد ما کرده است.» می گفت: «مرحوم قاضی، رو به مار کرده و گفت: «مت باذن الله (به اذن الهی بمیرا)» مار همان جا متوقف شد و... نیز گویی هیچ اتفاقی رخ نداده، سخن را ادامه داد. اما باز همه فکر و ذکر من متوجه مار بود که نکند برخیزد و حمله را از سر گیرد. مدتی گذشت، دیدم مار اصلاً تکان نمی خورد.» بعد می گفت: «صحبت آقای قاضی که تمام شد، با وی خداحافظی کردم و وی از آن مکان رفت. برای اطمینان، سراغ مار رفتم که بینم واقعاً مرده است یا نه» گفت: «تکانش دادم، دیدم مثل این است که هزاران سال دنیا را وداع کرده است.»

۵۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۴۷۶.

۵۲. همان، ج ۳، ص ۳۷۶-۳۷۸.

۵۳. رک: صحیفه نور، ج ۳، ص ۵۷۴؛ ج ۴، ص ۲۲۶-۲۲۷ و ص ۴۷۵-۴۷۶؛ ج ۵، ص ۱۲-۱۳ و ص ۴۱-۴۳ و ص

۳۷۳؛ ج ۷، ص ۲۸۱ و ص ۳۷۴ و...

۵۴. همان، ج ۳، ص ۵۱۰؛ ج ۴، ص ۴۲۸.

۵۵. همان، ج ۶، ص ۲۹۹.

۵۶. همان، ج ۳، ص ۵۱۰؛ ج ۴، ص ۴۲۸؛ ج ۶، ص ۲۹۹ و...

۵۷. سخنان امام در جمع مدیران صندوق های قرض الحسنه ۲۱/۳/۵۹.

۵۸. در جمع مسئولان اداره سیاسی عقیدتی شهربانی کشور، ۵/۱۲/۵۹.

۵۹. سخنان امام در دیدار با مسئولان پاسداران سراسر کشور، تاریخ ۱۲/۴/۵۸.

۶۰. سخنان امام در دیدار با راهپیمایان تهران - قم، تاریخ ۳۰/۴/۵۸.